در مطبع محمدی باہتمام محمد حسن

بسم الله الرحمن الرحیم

الف لام قسمیست **اسمی** بمعنی الذی و فروع آن و آن اکثر بر اسم فاعل و مفعول
حدوث داخل شود و نه بر صفت مشبه و اسم تفضیل زیرا که این کلمه و همچنین بمعنیٔ لفظاً
حرف و بمعنی اسم پس صله خودش نیز و همچنین باید و آن اسم فاعل و اسم مفعول مذکور
که بظاهر مفرد و بتحقیق جمله است و صفت مشبه بسبب دلالت بر ثبوت صلاحیت تاویل
فعل ندارد و که اسم التفضیل مثل اَلضَّارِبُ اَلْمَضْرُوبُ ای الذی ضَرَبَ و الذی ضُرِبَ
و الضاربة و المضروبة ای التی ضَرَبَتْ و التی ضُرِبَتْ و این لام احتمال حرفیت میدارد
و الا مانع از عمل میشد و گاهی در شعر بر ظرف و جمله اسمیه و فعل مضارع که جمله باشد نیز
داخل شود و مثال اول شعر مَن لَا یَزَالُ شَاکِراً عَلَی المَعَهْ فَهُوَ حَرٍ بِعِیشَةٍ ذَاتِ سَعَهْ
ای الذی معه مثال ثانی شعر مِنَ القَومِ الرَّسُولُ اللهِ مِنهُم لَهُم دَانَتْ رِقَابُ بَنِی مَعَدٍّ

ای الذی سول له منهم مثال ثالث شعر و اذ یخرج الیربوع من نافقائه و من جحره
بالشیحة یتقصع ای من جحره الذی یتقصع فیه و اخفش و ابن مالک و خولش را [illegible]
در شمر نیابر داشته اند قسم دوم حرف تعریف و آن دو نوع ست
اول عهد خارجی که مراد از مدخولش فرد واحد باشد و آن سه صنف بود اول عهد ذکری
که آنرا حسی نیز گویند و آن عبارت ست از لامیکه اشاره کرده شود بان جانب ماهیتی که متحقق
باشد در فرد واحد موجود فی الخارج که متعین باشد نزد سامع و متکلم و لازم ست آنرا که مذکور
اولا مذکور باشد نحو ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و [illegible] صحت
اقامت ضمیر مقامش مع مدخول آن ست پس در مثال مذکور اگر گویند فعصی فرعون ایاه
میتواند صنف دوم عهد ذهنی و آن عبارتست از لامیکه اشاره باشد بآن جانب
ماهیتی که متحقق باشد میان فرد مفروض فی الذهن و ذکرش در قبل نبوده باشد نحو قوله تعالی انی
اخاف ان یاکله الذئب اذ هما فی الغار صنف سوم عهد حضوری که
بر شئی حاضر بمشاهده داخل شود و شوند زمان حاضر و آنچه بعد اسما اشاره و کلمه ای [illegible] بود
و امثال آن نحو الیوم اکملت لکم دینکم و جاءنی هذا الرجل و یا ایها الرجل و لا تشتم الرجل
هنگام حاضر بودن رجل و ابن عصفور گوید لام الآن بعد اذا فجائیه نحو خرجت فاذا الاسد
نیز ازین قبیل ست اما ابن هشام گوید تحقیق نیست که لام الآن زائد ست بدلیل لزوم عدم

چه لام تعریف لازم نمی‌باشد و نیز در ما بعد اذا برای تعریف شی حاضر وقت تکلم نیست

نوع دوم جنسی که مراد از مدخولش فرد واحد نباشد و آن نیز سه صنف ست **اول**

برای **استغراق** افراد حقیقة که مفید احاطه همه افراد مدخولش باشد و علامتش

صحت اقامت لفظ کل حقیقة مقامش و صحت استثنا از مدخولش و صحت نعتش با جمع

واضافت افعل بجانبش باشد نحو اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا [٥١] و اَوِ الطِّفْلِ [٥٢]

الَّذِیْنَ لَمْ یَظْهَرُوْا و اَهْلَکَ النَّاسَ الدِّیْنَارُ الْحُمْرُ وَالدِّرْهَمُ الْبِیْضُ و اَفْضَلُ الْقَوْمِ

خَیْرُ الْخَلْقِ **صنف دوم** برای استغراق خصائص افراد یعنی برای احاطه خصائص

وصفات افراد بطور مبالغه در مدح وذم باشد و علامتش صحت اقامت لفظ کل

مقامش مجازا باشد نحو زَیْدُ الرَّجُلُ عِلْمًا یعنی زید همه اشخاص علم ست ای کامل ست

درین وصف چه انچه متفرق ست از علوم در غیر آن در وی همه یکجا مجتمع گردیده پس

میتوان گفت اَنْتَ کُلُّ رَجُلٍ عِلْمًا و ازین قبیل ست قوله تعالی ذٰلِکَ الْکِتَابُ [٥٣]

لَا رَیْبَ فِیْهِ **صنف سوم** برای تعریف نفس ماهیت قطع نظر از عموم وخصوص

ولفظ کل بجایش حقیقة ومجازا هر دو صحیح نباشد اما گاهی در ضمن عموم متحقق شود

نحو جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ [٥٤] وَالرَّجُلُ خَیْرٌ مِنَ الْمَرْأَةِ [٥٥] ای من جنس المرأة

وحقیقتها جنس الرجل و نحو واللّٰه لَا اَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ و لَا اَلْبَسُ الثِّیَابَ ای جنس النساء و جنس الثیاب

نکاح نخواهم کرد بجنس زنان و نخواهم پوشید جنس جامها ۱۲

[٥١] تحقیق هر انسانی در زیان کار است مگر مومنان ۱۲

[٥٢] یا طفلانیکه مطلع نشده‌اند ۱۲

[٥٣] این کتاب بی شک نیست در آن ۱۲

[٥٤] ساختیم از آب هر چیز جاندار را ۱۲

[٥٥] جنس مرد بهتر از جنس زن ۱۲

بتان پرستش نمودند وعزّی درختی بوده است در غطفان که او را می پرستیدند و چون
خالد بن ولید آنرا بحکم رسول مقبول قطع کرده بود شیطان زنی پریشان موی دست بر سر
ویل گویان بر آمد تا آنکه خالد بضربتهای شمشیر او را مقتول نمود و او می گفت یا عزّ
کفرانک لا سبحانک انّی رأیتُ الله قد اهانک پس فرمود آنحضرت علیه السلام تلک
العزّی ولن تعبد ابداً چهارم غیر عوض اَل بر اعلام غالب الاطلاق بر فرد واحد
از افراد خویش مثل النجم که در اصل بهر کوکب شامل بود اما حالا علم ثریا گردیده است و العقبه که
در اصل نام هر راه صاعد کوه بود حالا باعتبار غلبه علمیت نام عقبه منی واقع شده و همچنین
مراد از جمرة العقبه و البیت که حالا مخصوص بیت الحرام شده و المدینه که حالا بمدینة الرسول
مخصوص گردیده و لزوم این لام در غیر ندا و اضافت است اما درین دو حالت واجب الحذف
باشد نحو یا اعشی باهله و یا اعشی تغلب و مدینة الرسول و حذفش در غیر این دو حالت
شاذ است نحو هذا عیوق طالعاً اصله العیوق **نوع دوم** عارض و آن نیز
چند صنف است اول عارض عام نظم و نثر برای لمح و اشارت صفت اصلی
آن داخل شود بر اعلام منقوله از اوصاف که قبل علمیت صلاحیت دخولش داشته باشند
پس گویا این لام اشعاری بر وجه تسمیه اعلام مذکوره میکند و آن بیشتر صفت مشتق ما
باشد مثل الحارث و القاسم و الحسن و الحسین و العباس و الضحاک و گاهی مصدر

مصدر مثل الفضل وگاهی اسمی از اعیان مثل النعمان چه اصلش بمعنی خونست از شقائق

النعمان از جهت مشابهت رنگش با خون بسبب یا او در شقائق بین اسما و نقل هر دو این است و این

قول ابن مالکست و نزد بعضی محققین وقت قصد اشارت بمعنی اصلی واجب الایراد باشد و هر گاه

قصد مذکور نشد حذفش جایز اما مخفی نماند که دخول این لام بر اعلام مذکور سماعی است نه قیاسی

چنانکه صاحب اغانی آورده که سوای لفظ علی و محمد بر همه جایز است زیرا که بسیاری

از اعلام مذکور سوای این هر دو داخل نمیشود و از انست احمد و معروف و صالح و صرح

ابن هشام بعدم قیاسیت لفظ عائشه و فاطمه و هم عارض خاص در ضرورت شعر

داخل بر اعلامیکه در اصل قابل دخولش نباشند چنانکه در این اشعار شعر باعد ام العمرو

من اسیرها حراس ابواب علی قصورها شعر رایت الولید بن الیزید مبارکا

شدیدا باعباء الخلافة کاهله زیرا که لفظ یزید و عمرو در اصل قابل دخولش نیست و قس علیه

شعر ولقد جنیتک اکموا و عساقلا ولقد نهیتک عن بنات الاوبر چه بنات اوبر علم

سماروغ است و همچنین داخل بر تمییز نحو شعر رایتک لما ان عرفت وجوهنا صددت و

طبت النفس یا قیس عن عمرو اما دخولش در نثر بر حال در قول ایشان ادخلوا الاول

فالاول و جاؤا الجماء الغفیر شاذ است چه حال نکره میباشد سیوم داخل بر اسامی بلدان

مثل الکوفة والبصرة والزبید والصنعا والدمشق و بعضی گویند دخول این لام